

## تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

|         |                                                                              |      |   |       |            |
|---------|------------------------------------------------------------------------------|------|---|-------|------------|
| مقرر    | حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش                                                  | جلسه | ۶ | تاریخ | ۱۴۰۴/۰۷/۰۷ |
| عنوان ۱ | خبر واحد                                                                     |      |   |       |            |
| عنوان ۲ | حدود حجیت خبر واحد                                                           |      |   |       |            |
| عنوان ۳ | مقام اول: بحث ثبوتی (امکان عقلی حجیت اخبار مع الواسطه)                       |      |   |       |            |
| عنوان ۴ | پاسخ مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی <small>رحمته الله</small> به اشکال ثبوتی |      |   |       |            |

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

### چکیده درس

بحث این جلسه به بررسی دقیق‌تر دیدگاه مرحوم شیخ عبدالکریم حائری در باب حجیت خبر مع الواسطه و پاسخ به اشکالات وارد بر آن اختصاص داشت. مبنای ایشان بر این استوار است که شارع با جعل حجیت، «تلازم ظنی» میان خبر و واقعیت را به یک «تلازم قطعی جعلی» تبدیل می‌کند. در نتیجه، خبر با واسطه -مانند خبر صدوق از صفار- به دلیل همین تلازم، مستقیماً حاکی از قول امام محسوب شده و ذو اثر خواهد بود.

در مقابل، اشکال محقق اصفهانی و امام خمینی مطرح شد که هیچ دلیل عقلی یا شرعی بر وجود چنین تلازمی وجود ندارد و امر شارع به «تصدیق ثقه»، صرفاً یک دستور تبعیدی برای عمل است، نه جعل یک رابطه واقعی میان خبر و مُخبر عنه. برای دفاع از نظریه مرحوم حائری، دو بیان ارائه گردید:

بیان اول، تعدیل سخن مرحوم حائری و اثبات وجود «تلازم عادی» میان خبر ثقه و واقعیت است. اگر این تلازم عادی پذیرفته شود، خبر واسطه از ابتدا به تبع واسطه قبل، ذو اثر خواهد بود و مشکل حل می‌شود.

بیان دوم، که تقریری عمیق‌تر است، تفکیک میان «تلازم ثبوتی» (رابطه واقعی بین دو چیز) و «تلازم اثباتی» (رابطه در عالم دلالت و اثبات) است. بر این اساس، هرچند میان خبر و واقعیت، تلازم ثبوتی (عقلی یا عادی) وجود ندارد، اما در عالم دلالت، عرف این دو را ملازم یکدیگر می‌داند و اخبار را به منزله وقوع مُخبر عنه تلقی کرده و بر آن ترتیب اثر می‌دهد. وقوع مُخبر عنه، «اثر دلالتی» خبر محسوب می‌شود. بنابراین، وقتی صدوق از خبر صفار -که حاکی از قول امام است- خبر می‌دهد، در واقع هم از خود خبر و هم از اثر دلالتی آن -یعنی وقوع قول امام- خبر داده است. در نتیجه، خبر او نیز مستقیماً ذو اثر خواهد بود. این بیان، بدون نیاز به اثبات تلازم عادی، می‌تواند مبنای مرحوم شیخ را از اشکال مصون دارد.

## مرور درس پیشین

بحث ما در تقریر دیدگاه مرحوم عبدالکریم حائری یزدی رحمته الله علیه، مؤسس حوزه علمیه قم بود. خلاصه فرمایش ایشان را چنین بیان کردیم که ایشان فرمودند یک ملازمه ای میان «خبر» و «آنچه خبر از آن حکایت می کند» وجود دارد. این ملازمه، هرچند ملازمه ای عقلی یا عادی نیست، اما یک ملازمه ظنیه در ذهن به شمار می آید؛ به این معنا که در ذهن متکلم و به ویژه در ذهن سامع، یک ملازمه ظنی میان اخبارِ مُخبر - مخصوصاً اگر مخبر، ثقة باشد - و تحقق آن «ما یُخبرُ عنه» وجود دارد. بر اساس این مبنا، شارع مقدس با جعل خود وارد عمل می شود و این ملازمه ظنیه را به یک ملازمه قطعی تبدیل می کند. ظاهراً از فرمایش ایشان چنین استفاده می شود که معنای «صَدَقَ العادل» همین است؛ یعنی وقتی شارع فرمود «صَدَقَ العادل» یا آن گاه که فرمود: «لَا عُدْرَ لَأَخَذٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي التَّشْكِيكِ فِيمَا يَرَوِيهِ عَنَّا»<sup>۱</sup>، معنای آن چیست؟ هنگامی که یک مخبر ثقة به شما خبری می دهد، شما نسبت به وقوع «ما اخبر عنه» ظن پیدا می کنید. پس یک ملازمه ای میان این اخبار و تحقق آن «ما اخبر عنه» وجود دارد. شارع با دلیل «صَدَقَ الثقة» یا به تعبیر دیگر، با جعل حجیت برای خبر ثقة، همین ملازمه ظنیه را به ملازمه قطعی مبدل می سازد.

حال، وقتی ملازمه قطعی میان خبرِ مخبر و «ما یُخبرُ عنه» برقرار شد - فرض کنیم مفید از صفّار نقل می کند و صفّار نیز از امام نقل می کند - یعنی اگر میان خبر صفّار و قول امام این ملازمه برقرار گردد، دیگر هنگامی که صدوق از خبر صفّار اخبار می کند، این اخبار، صرفاً اخبار از «خبر صفّار» به تنهایی نیست؛ بلکه هم اخبار از خبر صفّار است و هم اخبار از قول امام. بنابراین، این ادعا که خبر با واسطه فاقد اثر شرعی است - چرا که نقل قول مثلاً صفّار است، نه نقل خود قول حضرت امام - این ادعا نیز باطل می شود. خیر، این گونه نیست؛ بلکه نقل صدوق که از صفّار نقل می کند و صفّار از امام، خود نقل صدوق به منزله نقل قول امام است؛ زیرا تلازم وجود دارد؛ تلازمی میان خبر صفّار و وقوع «ما اخبر عنه» که همان قول امام باشد. بر این اساس، خبر با واسطه، ذو اثر است.

حال شما این واسطه را به دو، سه، چهار یا پنج نفر افزایش دهید؛ هر تعداد که باشد، باز هم همین قاعده در آن جاری خواهد بود. وقتی چنین قاعده ای جاری باشد، ما که از شیخ می شنویم که فرمود: «قال فلان، قال فلان، قال فلان...»، همین قول خود شیخ، دارای اثر شده و ذو اثر می گردد و اثرش نیز ثبوت قول امام است. این اثر بر چه اساسی مترتب می شود؟ بر اساس این تلازمی که شارع، آن تلازم ظنی را با جعل خود به یک تلازم قطعی تبدیل کرده است.

باید توجه داشت که این بیان مرحوم شیخ، بیانی بسیار دقیقی است و نمی توان از کنار آن به سادگی عبور کرد.

## اشکال محقق اصفهانی و امام خمینی بر مبنای مرحوم حائری

حضرت امام رحمته الله علیه بر این دیدگاه اشکالی وارد کرده اند. همین اشکال را محقق اصفهانی نیز، که معاصر مرحوم شیخ بوده، در حاشیه خود بر کفایه، متعرض فرمایش مرحوم شیخ شده و نظیر همین اشکالی که حضرت امام گرفته اند، بر ایشان وارد می کند.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، ح ۴۱.

اشکال این است که هیچ تلازمی، نه تلازم عقلی و نه تلازم شرعی، میان خبر و «ما یُخبرُ عنه» وجود ندارد. این طور نیست که اگر شخصی خبری داد - حال ولو ثقه باشد - حتماً آن «ما یُخبرُ عنه» واقع شده باشد. تلازمی میان این خبر و تحقق «ما أَخْبَرَ عنه الْمُخْبِر» وجود ندارد، حتی اگر آن مخبر، ثقه و عادل باشد. مگر مخبر عادل خطا نمی کند؟ حتی ممکن است مخبر عادل نیز احیاناً و به ندرت، سخنی خلاف واقع بگوید. اگرچه دلیل حجیت، احتمال کذب را الغا می کند، اما در عالم واقع، احتمال آن وجود دارد و هیچ تلازمی میان خبر و «ما یخبر عنه المخبر» وجود ندارد.

حال اگر بگویید تلازم ظنی وجود دارد و این تلازم ظنی با جعل شارع به تلازم قطعی تبدیل شده است، پاسخ این است که این ادعا نیز فاقد دلیل است. شارع فرموده است: «صَدِّقَ الثَّقَّةُ»؛ یعنی اگر ثقه خبری به تو داد، تصدیقش کن. شارع نیامده است «تلازم» را جعل کند. معنای تصدیق نیز ایجاد یک تلازم قطعی میان خبرِ مخبر و «ما أَخْبَرَ عنه» نیست. خلاصه آنکه، «صَدِّقَ الثَّقَّةُ» به معنای ایجاد یک تلازم قطعی نیست.

شارع فرموده است «صَدِّقَ الثَّقَّةُ»؛ [باید توجه داشت که] شارع با این دستور، برای جعل تلازم نیامده است. معنای «صَدِّقَ الثَّقَّةُ» این است که اگر شخص ثقه ای خبری به تو ارائه کرد، او را تصدیق کن و تکذیبش مکن. حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز خبر هر مخبری را - هر که بود- تصدیق می فرمودند. مشرکین و برخی مسلمانان بر این امر خرده گرفتند که او «أُذُن» است؛ یعنی هر حرفی را می شنود و باور می کند. قرآن در پاسخ فرمود: «قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ»<sup>۱</sup>. چرا ایشان را «أُذُن» خواندند؟ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ حرمت و احترام شخصی که خبر می آورد، خبر او را تصدیق می کردند. این تصدیق نیز به معنای یک تصدیق حقیقی و واقعی نبود؛ بلکه به این معنا بود که ایشان به گونه ای با خبر برخورد می کردند که آن شخص خبردهنده، احساس می کرد خبرش مورد تصدیق قرار گرفته است. خلاصه آنکه، «صَدِّقَ الثَّقَّةُ» به معنای ایجاد یک تلازم قطعی میان خبرِ مخبر و «ما أَخْبَرَ عنه» نیست.

بنابراین، وقتی چنین تلازمی وجود نداشت، پس اخبار این خبر با واسطه از خبر واسطه ای که خود از امام نقل می کند، اخبار از قول امام نخواهد شد. این اشکال، هم از سوی محقق اصفهانی و هم از سوی حضرت امام رحمته الله علیه وارد شده است.

## دو بیان در تکمیل و دفاع از نظریه مرحوم حائری

در اینجا، برای تبیین تقریر محقق حائری و پاسخ به اشکالاتی که بر آن وارد شد، چند بیان داریم.

### بیان اول: اثبات وجود «تلازم عادی»

نخست، در یک بیان، تقریر محقق حائری را تکمیل می کنیم تا اشکالات از آن دفع شود. تقریر اول این است که ما می گوییم: بله، تلازم عقلی وجود ندارد، اما چرا تلازم عادی میان اخبارِ مخبرِ ثقه با تحقق «ما أَخْبَرَ عنه» وجود نداشته باشد؟ تلازم عادی وجود دارد. درست است که خود محقق حائری فرمودند نه تلازم عقلی و نه تلازم عادی وجود ندارد؛ اما ما برای تکمیل یا تصحیح فرمایش ایشان می گوییم: شما چرا تلازم عادی را منکر شدید؟ ما ادعا می کنیم که تلازم عادی وجود دارد. مراد از وجود تلازم عادی چیست؟ یعنی عادتاً وقتی یک مخبرِ ثقه - مخبری که دروغ نمی گوید - از حادثه ای خبر داد، عادتاً آنچه از آن خبر داده، تحقق یافته و صدق است. این تلازم عادی، دست کم در ذهن عامه مردم وجود دارد. به همین دلیل

است که تا مخبر ثقه ای خبری می دهد، بنا را بر تحقق «ما اخبر عنه» می گذارند. به عنوان مثال در شرایط عادی بازار، وقتی بازاری ها از یکدیگر سؤال می کنند که قیمت امروز چقدر است و خبری دریافت می کنند، بر آن ترتیب اثر می دهند و اول صبح که می خواهد جنس بفروشد، از قیمت ها سؤال می کند. در آن روایت که امام صادق علیه السلام شخصی را با هزار دینار برای تجارت به مصر فرستادند، آن شخص هنگام بازگشت، دو هزار دینار جلوی حضرت گذاشت. وقتی حضرت از علت این سود کلان پرسیدند، او گفت: «نزدیک آن شهر سؤال کردیم که آیا این جنس در بازار شما یافت می شود یا خیر؟ به ما گفتند این جنس یافت نمی شود و به هر قیمتی بفروشید، مردم می خرند. ما نیز تبانی کرده و به دو برابر قیمت فروختیم». حضرت چنین سودی را نپذیرفتند و آن را اجحاف در حق مسلمین دانستند. شاهد مثال ما در اینجا است که آن ها سؤال کردند و بر اساس خبر آنها ترتیب اثر دادند. این نشان می دهد که چنین تلازم عادی در ذهنشان بوده که اگر این مخبر خبر داد که آن جنس در بازار یافت نمی شود، پس واقعاً یافت نمی شود.

بنابراین، اولین دفاعی که می توان از مبنای مرحوم شیخ کرد، این است که یک بخش از فرمایش ایشان را تعدیل کنیم؛ آنجا که فرمودند «نه ملازمه عقلی و نه ملازمه عادی وجود ندارد، بلکه یک تلازم ظنی صرف است» را تغییر داده و می گوئیم: خیر، تلازم عادی وجود دارد. حال اگر تلازم عادی وجود داشته باشد، دیگر اشکال برطرف می شود. یعنی، همان طور که گفتیم، تلازم عادی میان خبر صفار و وقوع قول امام برقرار است. در نتیجه، اخبار از خبر صفار، به منزله اخبار از قول امام شده و خبر، ذو اثر می گردد و اشکال مرتفع می شود. این، یک روش و یک بیان برای تبیین یا تصحیح تقریب مرحوم شیخ و دفع اشکال از آن است.

#### بیان دوم: تفکیک میان «تلازم ثبوتی» و «تلازم اثباتی»

تقریب دیگری که می توان در دفع اشکال مطرح کرد، با حفظ کامل مطلبی است که ایشان فرموده اند؛ یعنی بدون دست بردن در خود بیان مرحوم شیخ. ما تسلیم می شویم و می پذیریم که بله، نه تلازم عقلی وجود دارد و نه تلازم عادی میان اخبار مخبر با تحقق «ما یُخبر عنه». اما نوع دیگری از تلازم وجود دارد که ما از آن به «تلازم اثباتی» تعبیر می کنیم.

#### تشریح تلازم ثبوتی و اثباتی

به تلازمی که میان معنای یک جمله و یک معنای دیگر برقرار است، «دلالت التزامی» می گویند. مقصود از «دلالت التزامی»، تلازمی است که در عالم دلالت، میان «دلالت بر یک معنا» و «دلالت بر معنای لازم آن» وجود دارد. به عنوان مثال، اگر گوینده ای بگوید: «رأیت دخاناً» (دودی دیدم)، مستمع از این عبارت استنباط می کند که مقصود، «رأیت حریقاً» (آتش دیدم) است؛ یعنی چنین نتیجه می گیرد که پس آتش سوزی وجود دارد. در اینجا، عبارت «رأیت دخاناً»، دلالت التزامی بر وجود «حریق» دارد. دلالت التزامی بر دو قسم است: «تلازم ثبوتی» و «تلازم اثباتی».

**دلالت التزامی ثبوتی:** معنای این دلالت آن است که میان خود دو معنا (معنای جمله و معنای دیگر)، در عالم واقع و صرف نظر از عالم اخبار و دلالت، تلازم وجود دارد؛ مانند تلازم میان دود و آتش، یا حرارت و آتش که مبتنی بر رابطه علیت است. از این رو، اخبار از معلول، اخبار از علت است و اخبار از علت، به دلالت التزامی، اخبار از معلول است. همچنین،

اخبار از یکی از دو معلول ناشی از علت سوم (أحد المعلولين لعلّة ثالثة)، هم اخبار از معلول دیگر است و هم اخبار از علت آن دو. تمام این موارد، مصادیق «تلازم در عالم ثبوت» هستند.

**دلالت التزامی اثباتی<sup>۱</sup>:** در این قسم، میان دو معنای ذاتهما و در عالم واقع تلازمی نیست. نه علت و معلول اند و نه معلولین لعلت ثالثة؛ اما تلازم در «عالم دلالت» برقرار است. مقصود آن است که مثلاً در فرضی که یک، دو، سه یا چهار روایت وارد شده باشد، میان معانی این روایات و یک معنای دیگر، در عالم واقع، تلازم حقیقی وجود ندارد؛ نه رابطه علت و معلولی برقرار است و نه از باب دو معلول برای علت ثالث هستند؛ این گونه نیست؛ اما اینکه پنج، شش، یا ده روایت در یک مورد وارد شود، این کثرت، از یک حکم عام دیگر کشف می کند. در اینجا یک تلازم وجود دارد، اما این تلازم، میان معانی این روایات فی ذاتهما نیست؛ بلکه تلازمی در «عالم دلالت» است؛ یعنی چون این ده روایت بر آن شیء معین و بر تک تک این مصادیق دلالت کرده اند، لازمه این دلالت های جزئی و متکثر، آن است که یک عام وجود داشته باشد که دلالت بر این تک تک موارد، از آن عام نشئت گرفته باشد.

بسیاری از قواعد اصطیادی در فقه، مبنایشان همین تلازم اثباتی است. «قاعده اصطیادی» یعنی چه؟ یعنی فرض کنید قاعده «الناس مسلطون علی أموالهم»، دلیل لفظی عام و معتبری بر این قاعده نداریم. با فرض اینکه سند نبوی در این خصوص، سند ندارد؛ اما فقها آن را پذیرفته اند. این قاعده از کجا به دست آمده است؟ از مراجعه به ابواب مختلف فقه؛ در روایات باب بیع می گوید مالک می تواند مالش را بفروشد، در روایات باب رهن می گوید می تواند مالش را به رهن بگذارد؛ در باب قرض می گوید می تواند قرض بدهد؛ باب غصب می گوید کسی بدون اذن مالک حق تصرف در مال او را ندارد؛ وقتی این ابواب متعدد را کنار هم می گذاریم، به یک معنای کلی می رسیم که مالک بر مال خود مسلط است. مبنای این دلالت چیست؟ تلازم واقعی نیست؛ زیرا اگر فقط باب بیع را در نظر بگیرید، از «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»<sup>۲</sup> لزوماً قاعده «الناس مسلطون علی أموالهم» به دست نمی آید؛ اما وقتی این ادله روی هم جمع می شوند، فقیه می گوید نمی شود این مجموعه از احکام را داشته باشیم و آن قاعده کلی وجود نداشته باشد؛ پس تلازمی میان این «مجموعه از احکام» و آن «قاعده کلی» وجود دارد. این، «تلازم اثباتی» است.

به همین ترتیب، یکی از ادله ثبوت ولایت برای فقیه، همین روش است. وقتی در ابواب مختلف فقه می بینیم. مانند باب نکاح، بیع، غسل اموات، تکفین اموات، احکام اموال. هر جا نیاز به ولایت است و ولی خاصی نیست. مانند امور ایتام، غائبین، اموات. حکم به ولایت فقیه داده شده، از مجموع این موارد، یک حکم کلی و یک مدلول التزامی اثباتی استنباط می کنیم که «فقیه، ولایت دارد»؛ یعنی در عالم دلالت ها، دلالت این مجموعه از ادله بر این احکام، ملازم با این دارد که فقه، کلاً ولایت دارد.

[در پاسخ به پرسش یکی از شاگردان:] در اینجا مقصود این نیست که دلیل دیگری بر ولایت فقیه وجود ندارد؛ بلکه مقصود بیان این نکته است که یکی از روش های استدلال، چنین است. به عنوان مثال، مرحوم صاحب کتاب عناوین الاصول، این گونه استدلال می کند. یعنی اگر کسی، فرضاً، نظر مرحوم شیخ [انصاری] در کتاب مکاسب را بپذیرد. گرچه خود مرحوم

۱. برای مطالعه بیشتر به کتاب اصول فقه نظام اثر آیت الله محسن اراکی مراجعه کنید.

۲. سوره بقره: ۲۷۵.

شیخ در کتاب القضاء و الشهادات از این نظر بازمی‌گردند که ما از ادله لفظی، ولایت عامه فقیه را استفاده نمی‌کنیم، اگر کسی چنین مبنایی را پذیرفت، این روش تلازم اثباتی، نوع دیگری از استدلال، غیر از استدلال به ادله لفظی مستقیم، خواهد بود. البته ما نمی‌خواهیم بگوییم دلیل لفظی نداریم؛ خیر، ما معتقدیم دلیل لفظی داریم و همان مقبوله عمر بن حنظله نیز، هم سندش قوی است و هم دلالتش.

[در پاسخ به پرسش یکی از شاگردان:] اگر ما یک نص صریح، مثلاً بقاعده «البیعان بالخیار ما لم یفتقا»، داشته باشیم و این نص برای ما به تواتر یا به کمک شهرت و اجماع ثابت شود، آن مورد دیگر از بحث ما خارج است. بحث ما در جایی است که می‌گوییم اگر نص لفظی نداریم، اما از مجموع نصوص متفرقه‌ای که در ابواب فراوان وارد شده‌اند، مشاهده می‌کنیم که گرچه تک تک این نصوص، معنایشان ملازمه‌ای با آن معنای کلی ندارد، اما وقتی روی هم رفته نگریسته شوند، به این نتیجه می‌رسیم که نمی‌شود آن معنای کلی وجود نداشته باشد و در عین حال، این همه حکم متفرقه جزئی در این موارد گوناگون صادر شده باشد.

بنابراین تلازم اثباتی بدین معناست که میان دو معنا در عالم واقع و ثبوت، تلازمی - نه عقلی و نه عادی - وجود ندارد، اما در عالم دلالت و اثبات، تلازم برقرار است.

#### تطبیق تلازم اثباتی بر بحث خبر

حال که تلازم اثباتی معلوم شد، می‌توان که عرف، «دلالت خبر ثقه» بر معنایش را ملازم با «وقوع محکمی عنه» می‌داند، این تلازم از باب تلازم اثباتی است، نه ثبوتی؛ یعنی این طور نیست که تلازم واقعی عقلی یا عادی میان اخبار مخبر و وقوع «ما یُخبرُ عنه» وجود داشته باشد؛ - زیرا علت و معلول نیستند تا تلازم عقلی وجود داشته باشد و اینطور هم نیست که مثلاً عادتاً مخبر اگر خبری داد، حتماً باید اون مخبر عنه تحقق پیدا کند، لذا تلازم عادی نیز ندارد - اما عرف اهل لغت، وقتی اخبار مخبری را از یک واقعه می‌شنوند، در «عالم دلالت»، این اخبار را به منزله وقوع آن واقعه می‌شمارند؛ نه به سبب وجود تلازم؛ بلکه می‌گویند همانگونه که این دال، دال از آن معناست، دال بر وقوع آن معنا نیز هست. به همین دلیل، بر «وقوع محکمی عنه» ترتیب اثر می‌دهند؛ یعنی اگر مخبر ثقه‌ای خبر داد که «مات زید»، سریعاً مقدمات کفن و دفن را فراهم می‌کنند. آنها در عالم دلالت، میان اخبار مخبر و وقوع «ما أخبر عنه» تفکیک قائل نمی‌شوند.

اگر این چنین شد، آنگاه خود وقوع «ما أخبر عنه»، به «اثر در عالم دلالت» اخبار تبدیل می‌شود، نه اثر در عالم واقع. حال، اگر کسی از خبر صفار خبر بدهد، او هم از «خبر صفار» اخبار می‌کند و هم از «اثر دلالتی آن»، یعنی «وقوع قول امام». در نتیجه، قول صدوق که خبر ماست، ملازم با قول امام شده و ذو اثر خواهد بود.

اگر فرمایش مرحوم شیخ را این گونه توجیه کنیم، دیگر آن اشکال بر ایشان وارد نخواهد بود. حال باید ببینیم آیا می‌توانیم به این تقریب تسلیم شویم یا نه؟ این، بحث روز شنبه ما خواهد بود، ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين